

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سیر نی: شرح مثنوی معنوی

شرح مثنوی مولانا جلال الدین محمد بلخی رومی

تهیه و تدریس: دکتر سلیمان پناه - ونکوور، کانادا

جلسه 1: یکشنبه 20 - 12 - 1385، هجری شمسی، - 21 - 1428 هجری قمری، 11 - 3 - 2007 میلادی

I. خلاصه شرح دیباجه مثنوی

دیباجه مثنوی معنوی

- | | |
|------------------------------------|---------------------------------|
| 1. بشنو این نی چون شکایت می‌کند | از جدایی‌ها حکایت می‌کند |
| 2. کز نیستان تا مرا ببریده‌اند | در نفی‌مرد و زن نالیده‌اند |
| 3. سینه خواهم شرحه شرحه از فراق | تا بگویم شرح درد اشتیاق |
| 4. هر کسی کو دور ماند از اصل خویش | باز جوید روزگار وصل خویش |
| 5. من به هر جمعیتی نالان شدم | جفت بدحالان و خوش‌حالان شدم |
| 6. هرکسی از ظن خود شد یار من | از درون من نجست اسرار من |
| 7. سر من از ناله‌ی من دور نیست | لیک چشم و گوش را آن نور نیست |
| 8. تن ز جان و جان ز تن مستور نیست | لیک کس را دید جان دستور نیست |
| 9. آتش است این بانگ نای و نیست باد | هر که این آتش ندارد نیست باد |
| 10. آتش عشق است کاندلر نی فتاد | جوشش عشق است کاندلر می فتاد |
| 11. نی حریف هر که از یاری برید | پرده‌هایش پرده‌های ما درید |
| 12. همچو نی زهری و تریاقی کی دید | همچو نی دمساز و مشتاقی کی دید |
| 13. نی حدیث راه پر خون می‌کند | قصه‌های عشق مجنون می‌کند |
| 14. محرم این هوش جز بیهوش نیست | مر زبان را مشتری جز گوش نیست |
| 15. در غم ما روزها بی‌گناه شد | روزها با سوزها همراه شد |
| 16. روزها گر رفت گو رو پاک نیست | تو بمان ای آنکه چون تو پاک نیست |
| 17. هر که جز ماهی ز آبش سیر شد | هر که بی روزیست روزش دیر شد |
| 18. در نیابد حال پخته هیچ خام | پس سخن کوتاه باید والسلام |
| 19. بند بگسل باش آزاد ای پسر | چند باشی بند سیم و بند زر |
| 20. گر بریزی بحر را در کوزه‌ای | چند گنجد قسمت یک روزه‌ای |
| 21. کوزه‌ی چشم حریصان پر نشد | تا صدف قانع نشد پر در نشد |
| 22. هر که را جامه ز عشقی چاک شد | او ز حرص و عیب کلی پاک شد |
| 23. شاد باش ای عشق خوش سودای ما | ای طیب جمله عنت‌های ما |
| 24. ای دوی نخوت و ناموس ما | ای تو افلاطون و جالینوس ما |
| 25. جسم خاک از عشق بر افلاک شد | کوه در رقص آمد و چالاک شد |
| 26. عشق جان طور آمد عاشقا | طور مست و خرّ موسی صاعقا |
| 27. بال لب دمساز خود گر جفتمی | همچو نی من گفتنی‌ها گفتمی |
| 28. هر که او از هم‌زبانی شد جدا | بی زبان شد گرچه دارد صد نوا |
| 29. چونکه گل رفت و گلستان درگذشت | نشنوی زان پس ز بلبل سرگذشت |
| 30. جمله معشوق است و عاشق پرده‌ای | زنده معشوق است و عاشق مرده‌ای |
| 31. چون نباشد عشق را پروای او | او چو مرغی ماند بی‌پروای او |
| 32. من چگونه هوش دارم پیش و پس | چون نباشد نور یارم پیش و پس |
| 33. عشق خواهد کین سخن بیرون بود | اینه غمّاز نبود چون بود |
| 34. آینه دانی چرا غمّاز نیست | زانکه زنگار از رخسار ممتاز نیست |

II. چند نکته مقدماتی

1. **مثنوی و قصه:** متن مثنوی مجموعه ای از قصه هاست که گاه در بین قصه ای، قصه دیگری را نقل می کند و بعد باز می گردد به قصه پیشین. به همین جهت، نخست نکاتی را در مورد سبک قصه گویی مولانا در مثنوی بیان می کنیم:
(1) **چند صدایی بودن قصه:** گرچه مثنوی در کل دارای نظم و سیاقی واحد است، دستیابی و فهم وحدت آن کاری بسیار دشوار چرا که آن وحدتی است آمیخته با کثراتی ظاهری. قصه های مثنوی بیانگر احوال گوناگون انسان در مراحل مختلف سیر و سلوک خود می باشند. گاه برای بیان این مقامات و مراحل مختلف نفسانی و روحانی، از شخصیت های مختلف در داستان استفاده می کند، و از زبان آنها سخن می گوید. بازتاب این تنوع ابعاد، احوال، و مقامات انسانی در قصه های مثنوی، آن را در ظاهر چند صدایی کرده است لیکن این امر نباید موجب غفلت از آن تک صدای برتر شود.
(2) **حدیث نفس گفتن در قصه ها:** همانطور که مولانا خود می گوید، قصه های مثنوی نقد حال خود اوست که برای تعلیم بازگو می کند:

بشنوید ای دوستان این داستان خود حقیقت نقد حال ماست آن

- این نوعی سیره نویسی روحانی است در برابر سیره نویسی ظاهری و تاریخی. شخصیت های قصه جنبه هایی از وجود انسان می باشند، که در هرکسی می توانند ظاهر شوند. این امر نباید با آنچه در غرب مدرن به عنوان "بیوگرافی نویسی"، و "بیوگرافی شخصی" رایج شده است خلط گردد چه با وجود شباهت های ظاهر، آندو با یکدیگر فرق های فراوانی دارند. میشل فوکو این پدیده مدرن غربی را "انتشار خود" (Publishing the Self)، و هرمنیوتیک خود (Hermeneutics of the Self) می داند که از جهاتی، استمرار همان سنت اعتراف کردن کلیسایی است، و از جهاتی متفاوت و منقطع از آن. در هر صورت، قصه ها مثنوی حدیث می باشند با هدف راهنمایی و تعلیم و رهایی و تعالی. لذا، بر حول همین هدف می چرخند.
- (3) **قصه و دقت تاریخی:** مولانا در قصه گویی سنت راویان احادیث، و تاریخ نگاران را پیروی نمی کند، و اهمیتی نمی دهد که داستان های از نظر تاریخی واقعیت داشته اند یا خیر، و یا اگر واقعیت داشته اند، جزئیات آنها دقیق نقل می شود یا نه. او داستان های را برخوردار از حقیقتی برتر می داند لذا، آنها را در چارچوب آن حقیقت برتر نقل می کند.
 - (4) **مآخذ داستانهای مثنوی:** برخی از داستان های مثنوی از قرآن می باشند، بسیاری از کتب پیشینیان مانند کلیه و دمنه، چهار مقاله عروسی، و غیر آندو، و بعضی نیز ممکن است از مسموعات فرهنگ رایج مردم بوده باشند.
 - (5) **مولانا و زبان قصه ها:** همانگونه که پیش از این گفتیم، مولانا در ضمن داستان از زبان شخصیت های مختلف، گاه سخن چنان می گوید که در عرف امروز "بهداشتی" نمی باشد لیکن آن نحو گفتارها بخشی از واقعیت فرهنگی آن زمان و این زمان، بلکه وجود خود انسان می باشند. استفاده از چنین زبانی را نباید به هیچ وجه نقص مثنوی دانست، بلکه آن نیز یکی از نقاط قوت مثنوی می باشد.
 - (6) **دریچه ای به نگاه مولانا به قصه:** در اینجا ابیاتی را از مثنوی نقل می کنیم که حکایت از آگاهی خود مولانا از اهل شبهه و اشکال به قصه های مثنوی است، و در ضمن آن، پاسخی بدانها می دهد.

مادر یحیی به مریم در نهفت	پیشتر از وضع حمل خویش گفت
که یقین دیدم درون تو شهیست	کو اولوا العزم و رسول آگهیست
چون برابر اوفتادم با تو من	کرد سجده حمل من ای ذوالفطن
این جنین مر آن جنین را سجده کرد	کز سجودش در تنم افتاد درد
گفت مریم من درون خویش هم	سجده ای دیدم ازین طفل شکم
ابلهان گویند کین افسانه را	خط بکش زیرا دروغست و خطا
ز انک مریم وقت وضع حمل خویش	بود از بیگانه دور و هم ز خویش
از برون شهر آن شیرین فسون	تا نشد فارغ نیامد خود درون
چون بزادش آنگهانش بر کنار	بر گرفت و برد تا پیش تبار
مادر یحیی کجا دیدش که تا	گوید او را این سخن در ماجرا
این بدانند کانک اهل خاطرست	غایب آفاق او را حاضرست
پیش مریم حاضر آید در نظر	مادر یحیی که دورست از بصر
دیده ها بسته ببیند دوست را	چون مشبک کرده باشد پوست را
ور ندیدش نه از برون نه از اندرون	از حکایت گیر معنی ای زبون

نی چنان کافسانه‌ها بشنیده بود
تا همی‌گفت آن کلیله بی‌زبان
ور بدانستند لحن همدگر
در میان شیر و گاو آن دمنه چون
چون وزیر شیر شد گاو نبیل
این کلیله و دمنه جمله افتراست
ای برادر قصه چون پیمان‌ایست
دانه‌ی معنی بگیرد مرد عقل
ماجرای بلبل و گل گوش دار

همچو شین بر نقش آن چفسیده بود
چون سخن نوشد ز دمنه بی بیان
فهم آن چون مرد بی نطقی بشر
شد رسول و خواند بر هر دو فسون
چون ز عکس ماه ترسان گشت پیل
ورنه کی با زاغ لکلک را مریست
معنی اندر وی مثال دانه‌ایست
ننگرد پیمان‌ه را گر گشت نقل
گر چه گفتی نیست آنجا آشکار

III. شرح حکایت عاشق شدن پادشاهی بر کنیزی و خریدن پادشاه کنیزک را

عاشق شدن پادشاه بر کنیزک رنجور و تدبیر کردن در صحت او

بشنوید ای دوستان این داستان
بود شاهی در زمانی پیش ازین
اتفاقا شاه روزی شد سوار
یک کنیزک دید شه بر شامراه
مرغ جاننش در قفس چون می‌طپید
چون خرید او را و برخوردار شد
آن یکی خر داشت و پالانش نبود
کوزه بودش آب می‌نامد بدست
شه طبیبان جمع کرد از چپ و راست
جان من سهل است جان جانم اوست
هر که درمان کرد مر جان مرا
جمله گفتندش که جانبازی کنیم
هر یکی از ما مسیح عالمیست
گر خدا خواهد نگفتند از بطر
ترک استننا مرادم قسوتی است
ای بسا ناورده استننا بگفت
هرچه کردند از علاج و از دوا
آن کنیزک از مرض چون موی شد
از قضا سرکنگبین صفرا فزود
از هلیله قبض شد اطلاق رفت

خود حقیقت نقد حال ماست آن
ملک دنیا بودش و هم ملک دین
با خواص خویش از بهر شکار
شد غلام آن کنیزک جان شاه
داد مال و آن کنیزک را خرید
آن کنیزک از قضا بیمار شد
یافت پالان گرگ خر را در ربود
آب را چون یافت خود کوزه شکست
گفت جان هر دو در دست شماسست
دردمند و خسته‌ام در مانم اوست
برد گنج و در و مرجان مرا
فهم گرد آریم و انبازی کنیم
هر الم را در کف ما مرهمیست
پس خدا بنمودشان عجز بشر
نه همین گفتن که عارض حالتی است
جان او با جان استنناست جفت
گشت رنج افزون و حاجت ناروا
چشم شه از اشک خون چون جوی شد
روغن بادام خشکی می‌نمود
آب آتش را مدد شد همچو نفت

35. بشنوید ای دوستان این داستان

خود حقیقت نقد حال ماست آن

1) **معنی و شرح بیت:** "نقد حال" یعنی هرچه بیانگر و تمثیل حال کسی باشد. اینکه گفته اند مناسب حال گوینده یا شنونده باشد، سخنی دقیق به نظر نمی‌رسد. معنی بیت این است: ای دوستان این داستان را بشنوید که آن در حقیقت شرح حال ما انسان هاست. "ما" در اینجا همان "نی" است که شکایت از جدایی‌ها داشت. از اینجا در واقع شروع می‌کند به شرح آن جدایی‌ها در صورت قصه. به عبارت دیگر، همانگونه که حکیم سبزواری فرموده اند، این شرح حال روح قدسی است در عالم طبیعت. هم چنین، دقت شود به فرمان، "بشنوید!" که هماهنگ است با "بشنو!" در اول بیت نخست دیباجه.

36. بود شاهی در زمانی پیش ازین

ملک دنیا بودش و هم ملک دین

1) **معنی بیت:** "ملک" پادشاهی و سلطنت است. در گذشته، شاهی بود که پادشاه دنیا و آخرت بود. یعنی، هم از دنیا و نعمت‌های آن بهره‌های فراوان داشت، و هم دیندار بود و برخوردار از سعادت اخروی.

37. اتفاقاً شاه روزی شد سوار با خواص خویش از بهر شکار
(1) معنی بیت: به حسب اتفاق، روزی آن شاه با نزدیکان و حشم و خدم خود بر مرکب خویش سوار شد برای شکار کردن.

38. یک کنیزک دید شه بر شاهراه شد غلام آن کنیزک جان شاه

(1) ضبط و ثبت بیت: این بیت چنین نیز ثبت کرده اند:

یک کنیزک دید شه بر شاهراه شد غلام آن کنیزک پادشاه

(2) معنی و شرح بیت: "شاه راه"، بر سر راه شاه. شاه بر سر راه خود کنیزکی را دید و از جان و دل عاشق او شد. در این چند بیت، دو شخصیت اصلی داستان مشخص شدند. همانگونه که گفتیم این شخصیت ها نمادین می باشند و به ازاء جنبه هایی از وجود انسان. حکیم سبزواری می فرماید: این داستان تمثیل حال ماست که در غربت و نشأه طبیعت واقعیم، که عقل شاه است، و نفس کنیزک و معشوقه آن، و باز تن معشوق نفس است. دو شخصیت دیگر داستان، یعنی حکیم الهی و جوان زرگر، بعد از این معرفی خواهند شد.

(3) شرح و بسطی بیشتر: در این ابیات، نکاتی اشاره وار آمد که شرح و بسط بیشتر آن چنین از این قرار است: شاه یا سلطان وجود با برگزیده های خویش از اسماء و صفات برای شکار از سر پرده غیب خویش خارج شد، در این سیر مظهري به صورت روح، و نفس، و تن در آمد. از ورود روح به عالم طبیعت و غربتکده این جهان، که همان جدایی از نیستان است، به "عاشق شدن شاه بر کنیزک" تعبیر کرد.

(4) عشق و شکار شکارچی: در شرح دیباچه به رابطه فاعل و قابل، یا عاشق و معشوق به تفصیل اشاره کردیم. همان رابطه پیچیده و متقابل عاشق و معشوق در این داستان بازگو می شود، که چگونه شاه از بهر شکار بیرون می رود لیکن خود شکار عشق می شود.

39. مرغ جانش در قفس چون می طپید داد مال و آن کنیزک را خرید

(1) معنی و شرح بیت: تشبیه کرد جان شاه را به پرندۀ ای گرفتار در قفس که زمام اختیار خود را به عشق سپرد و کنیزک را برای خود اختیار کرد با خریدن او.

40. چون خرید او را و بر خوردار شد آن کنیزک از قضا بیمار شد

(1) معنی بیت: "برخوردار شد" کام بر گرفت. یعنی، چون شاه از کنیزک صاحب شد، و از او بهره ور گردید، از قضای الهی آن کنیزک بیمار شد.

41. آن یکی خر داشت و پالانش نبود یافت پالان گرگ خر را در ربود

(1) معنی بیت: "آن یکی" یعنی، یک کسی. مثال وضعیتی است که برای شاه پیش آمد، که مثل شخصی بود که خر داشت ولی پالانی که روی خر گذارد و از خر برای حمل و نقل استفاده کند نداشت، بعد از مدتی تلاش موفق شد پالانی تهیه کند لیکن گرگی آمد و خر درید و خورد، و او را با پالان، بدون خر گذاشت.

42. کوزه بودش آب می نامد بدست آب را چون یافت خود کوزه شکست

(1) معنی و شرح بیت: و مثل کسی دیگری که کوزه داشت ولی آب پیدا نمی کرد. وقتی آب یافت، کوزه اش شکست. این سه بیت اشارع است به آمیختگی جمال الهی به جلال الهی، و پنهان بودن قهر او در لطفش. به این آمیختگی لطف و قهر در دنیا و در حال هجران و جدایی از حق تعالی، در دیباچه اشاره شد:

همچو نی زهری و تریاقی کی دید همچو نی دمساز و مشتاقی کی دید

43. شه طبیبان جمع کرد از چپ و راست گفت جان هر دو در دست شماسست

(1) معنی و شرح بیت: برای درمان و علاج معشوق خویش، کنیزک، شاه همه طبیبان مملکت خویش را فراخواند، و به آنها گفت جان هر دوی ما در دست شماسست. در با این تعبیر شدت علاقه خود به کنیزک را به آنها فهماند، که بیماری او بیماری من است و کرگ و او مرگ. اگر او را نجات دهید مرا نجات داده باشید در حقیقت. پس، هیچ کوتاهی در درمان او نکنید. "جمع طبیبان از چپ و راست" اشاره است به اینکه از همه انواع درمان های پزشکی استمداد طلبید. هم چنین، اشارتی است بدانکه غیر حکیم الهی، یعنی مرشد کامل مکمل، بقیه مدعیانی بیش نیستند چنانچه حافظ نیز گفت:

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند
باشد که از خزانۀ غیبم دوا کنند
آیا بود که گوشه چشمی به ما کنند
دردم نهفته به ز طبیبان مدعی

44. **جان من سهل است جان جانم اوست دردمند و خسته‌ام درمانم اوست**

1) **معنی بیت:** تاکیدی است بر آنچه در بیت قبل گفت، مبنی بر اینکه درمان کنیزک در واقع درمان شاه است. یعنی، جان مرا در برابر جان معشوقم ارزشی نیست، بلکه او جان جان من است. یعنی، انسان زندگی را برای وصل معشوق خویش می‌خواهد و گرنه بدون او، جان گرفتار و دردمند و خسته است و حیات همراه با درد و رنج بدتر از مرگ است. حافظ:

از دل و جان شرف صحبت جانان غرض است غرض این است و گرنه دل و جان این همه نیست

45. **هر که درمان کرد مر جان مرا برد گنج و در و مرجان مرا**

1) **معنی بیت:** "دُر" مروارید درشت است، و "مرجان" مروارید ریز. مقصود آن است که من همه ملک دنیا را در برابر وصال او او بی ارزش می‌دانم و حاضرم به هرکسی که او را درمان کند، همه گنجینه خویش را ببخشم. این نیز تاکیدی است بر اینکه به آن پزشکان مدعی همه انگیزه‌های لازم را برای تلاش به منظور بهبودی کنیزک داد.

46. **جمله گفتندش که جانبازی کنیم فهم گرد آریم و انبازی کنیم**

1) **معنی بیت:** "انبازی" مشارکت و همکاری است. این بیان اطبا است از جدیت خود که کمال کوشش و مشارکت علمی را برای بهبودی کنیزک خواهند کرد.

47. **هر یکی از ما مسیح عالمیست هر الم را در کف ما مرهمیست**

1) **معنی بیت:** ادعای دیگری از سوی آنان بر مهارت و جدیت خود، هر یک از ما به تنهایی چون مسیح بن مریم قادر است مرده‌ای را زنده کند، و برای هر دردی در دست ما مرهمی است، حال که ما همه با یکدیگر همکاری می‌کنیم، بهبودی به طور حتم حاصل خواهد شد.

48. **گر خدا خواهد نگفتند از بطر پس خدا بنمودشان عجز بشر**

1) **معنی بیت:** "گر خدا خواهد" "إن شاء الله" است، و "بطر" یعنی خود بینی، و تکبر. یعنی، آنها از توحید بی‌خبر بودند و کمالات را به خود نسبت دادند، و پشت سر هم ادعا کردند، و "إن شاء الله" نگفتند. در نتیجه، خدا هم عجز بشری را به آنها نشان داد، و هیچ کاری برای درمان کنیزک نتوانستند کردن.

49. **ترک استثنا مرادم قسوتی است نه همین گفتن که عارض حالتی است**

1) **ثبت و ضبط:** حاجی سبزواری شکل صحیح بیت را چنین می‌داند:
ترک استثنا مرادم قسوتی است نه همین گفتن که عارض حالتی است

2) **معنی بیت:** "ترک استثناء کردن" "إن شاء الله" نگفتن است که مأخوذ از آیه کریمه 18 سوره مبارکه قلم است. یعنی مقصود من از اینکه اینجا "إن شاء الله" نگفتند صرف یک گفتار زیبایی، که امری است عارضی، نیست. بلکه مقصودم آن است که آنها این اعتصام و توکل بر خدا برای آنها مقام و ملکه نبود. این معنا بر اساس ضبط نسخه حکیم سبزواری است.

50. **ای بسا ناورده استثنا بگفت جان او با جان استثناست جفت**

1) **معنی بیت:** چه بسیار کسانی که به زبان "إن شاء الله" نمی‌گویند لیکن جان و دلشان با حقیقت آن متحد است. یعنی، آنها قدرت خدا را مشاهده می‌کنند و توکل بر او ملکه ایشان است.

51. **هرچه کردند از علاج و از دوا گشت رنج افزون و حاجت ناروا**

1) **معنی بیت:** چون شیفته و مغرور گشتند به مهارت‌های خود، آن طبیبان نه تنها توفیقی در بهبودی کنیزک نداشتند، بلکه هرچه بیشتر تلاش می‌کردند، بیماری و رنج او بیشتر می‌شد، و حاجت شاه که درمان او بود بر آورده نشده باقی ماند.

52. **آن کنیزک از مرض چون موی شد چشم شه از اشک خون چون جوی شد**

1) **معنی بیت:** به سخت تر شدن بیماری، آن کنیزک هر روز نحیف تر و لاغر تر می‌شد، و غم و اندوه شاه نیز بیشتر تا آنکه خون بجای اشک از چشمان وی جاری شد.

53. از قضا سرکنگبین صفرا فزود

روغن بادام خشکی می نمود

1) **معنی بیت:** "سرکنگبین" شربتی است ساخته شده از محلول شکر و سرکه، آن را برای دفع صفرا، استفاده می کردند. یعنی، قضای الهی بر بهبودی کنیزک تعلق نگرفته بود، و در نتیجه، هرداروی نتیجه ای ضد آن را که پیش بینی می کردند می داد. سرکنگبین صفرا را زیادتز می کرد و روغن بادام، که می بایست مزاج را لین می ساخت، موجب خشکی و بیوست مزاج می شد.

54. از هلیله قبض شد اطلاق رفت

آب آتش را مدد شد همچو نفت

1) **معنی و شرح بیت:** "هلیله" میوه درختی است که برای لینت مزاج است. یعنی، بجای آنکه مزاج را روان کند موجب گرفتگی و بیوست شد، مثل آنکه آب یاور نفت بشود در افروختن آتش. این ابیات اشاره است بر عدم اعتماد بر اسباب و علل، و اعتماد و توکل بر مسبب الاسباب. در جای دیگر می فرماید:

لیک عزل آن مسبب ظن میر
قدرت مطلق سبب ها بر درد
تا بداند طالبی جستن مراد
پس سبب در راه می باید بدید
که نه هر دیدار صنعش را سزاست
تا حجب را بر کند از بیخ و بن
هرزه داند جهد و اکساب و دکان
نیست اسباب و وسایط ای پدر
تا بماند دور غفلت چند گاه

ای گرفتار سبب بیرون میر
هر چه خواهد آن مسبب آورد
لیک اغلب بر سبب راند نفاذ
چون سبب نبود چه ره جوید مرید
این سبب ها بر نظرها پرده هاست
دیده ای باید سبب سوراخ کن
تا مسبب بیند اندر لامکان
از مسبب می رسد هر خیر و شر
جز خیالی منعقد بر شاهراه

می رسید از امر او از بحر اصل
و آن هوا گردد ز سردی آبها
آب رویانید تکوین از عدم
در سبب از جهل بر چفسیده ای
سوی این روپوشها زان مایلی
رینا و ریناهامی کنی
چون ز صنم یاد کردی ای عجب
ننگرم سوی سبب و آن دمدمه
ای تو اندر توبه و میثاق سست

مشک خود روپوش بود و موج فضل
آب از جوشش همی گردد هوا
بلک بی علت و بیرون زین حکم
تو ز طفلی چون سبب ها دیده ای
با سبب ها از مسبب غافللی
چون سبب ها رفت بر سر می زنی
رب می گوید برو سوی سبب
گفت زین پس من ترا بینم همه
گویدش ردوا لعادوا کار تست